

- گردستان بود و مرده است گذاشته رفتم. ختم او را  
برچیدم.
- سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. ... تصنیف الواط طهران به  
جهت مراجعت شاه: «برف زیاد لوشان پلش خراب  
کرده - خرج گزاف گیلانی دل شاه را آب کرده». «شاه با  
آن تعجیل که می‌رفت به رشت - بواسیر او عود کرد و  
برگشت».
- چهارشنبه ۲۰ خلاصه من دارالترجمه رفتم ... طلوزان سر ناهار با من  
روزنامه ترجمه می‌کرد.
- پنجشنبه ۲۱ صبح خانه امین‌الدوله رفتم بعد دارالترجمه. از آنجا  
خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۲۲ با وجودی که احضار شده بودم همه را مشغول کتاب  
شدم.
- شنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

### مجلد هفتم: ۱۳۰۴-۱۳۰۵

#### رجب

- دوشنبه ۳ میرزا احمد مترجم را دیدم. معلوم شد شاه احضارش  
فرمودند که درس روسی بخوانند. رسم شاه این است  
هر وقت می‌خواهند التفات به انگلیس‌ها بفرمایند زبان  
انگلیسی می‌خوانند. چون حالا ایلچی بزرگی از روس  
می‌آید محض خصوصیت به روس زبان روسی دو  
روزی خواهند خواند.
- چهارشنبه ۵ بعد در سر ناهار روزنامه خواندم.
- جمعه ۷ بعد تمام روز را مشغول مطالعه کتب تازه به خط پهلوی  
بودم با عارف‌خان.
- سه‌شنبه ۱۱ به عمادالدوله برخوردم ... از آنجا به اتفاق  
دارالترجمه رفتیم.
- پنجشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

- شنبه ۱۵ صبح خانه آقا علی حکمی رفتم.
- دوشنبه ۱۷ شب را به تحریر کتابچه دارالتزیل گذراندم (جاجرود).
- چهارشنبه ۱۹ در سر ناهار روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۱ منزل آمدم کتاب زیادی خواندم.
- یکشنبه ۲۳ یک دو روزنامه محض مشغولیت خاطر مبارک عرض شد ... آقامیرزا ابوالفضل که همراه امین خلوت است این اشعار را در مدح [عزیزالسلطان] گفته بود:
- «کسی که در کنف لطف ظل یزدان است...» (و دنباله)
- (بازگشت به طهران)
- دوشنبه ۲۴ به من فرمودند جائی نروم روزنامه بخوانم.
- چهارشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه ... رفتم.
- پنجشنبه ۲۷ قبل از ناهار روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۸ به من فرمودند بروم اندرون عمارت جدید کتابخانه را ترتیب بدهم. رفتم.
- شنبه ۲۹ صبح مستقیماً دارالترجمه رفتم. بعد در خانه خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- شعبان**
- سه شنبه ۲ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۳ سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه خوانده شد.
- شنبه ۶ بعد از دارالترجمه خدمت شاه رسیدم ... شاه امروز قورخانه رفته بودند مجسمه شاه را سواره با چدن ریخته‌اند.

- جمعه ۱۲ خلاصه ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- شنبه ۱۳ دیگر دارالترجمه رفتم.
- یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۱۵ صبح زود مصمم شدم که حضرت عبدالعظیم زیارت بروم. با شیخ مهدی و عارف خان رفتم.
- سه شنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۷ صبح زود دارالترجمه رفتم. شاه امروز مترجمین را احضار فرمودند. قریب بیست نفر بودند حضور بردم. خیلی مطبوع طبع مبارک شدند. به همه التفات فرمودند.
- پنجشنبه ۱۸ [عشرت آباد ده روزه] جای هر سال چادر زده‌ام. عارف و بکمز هم همراه بودند.
- یکشنبه ۲۱ به اتفاق میرزا فروغی عشرت آباد آمدم.
- دوشنبه ۲۲ روزنامه خوانده شد. بعد مشغول درس شدند ... صفحه‌ای کتاب خواندند.
- پنجشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار احضار شدم. افعال فرانسه را می‌خواندم. در این بین حکیم‌الممالک رسید. ایستاده بود. هرچه من می‌گفتم سر تکان می‌داد. اوقاتم تلخ شد گفتم چرا سر تکان می‌دهی. اگر غلط است بگو. بنا کرد فضولی کردن. من دیگر طاقت نیاورده برخاستم بیرون آمدم. از شدت تغییر یک سر عشرت آباد آمدم.
- شنبه ۲۷ سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه شنبه ۳۰ سر ناهار بودم. بعد هم درس خواندند.

## رمضان

- چهارشنبه ۱ شاه موزه تشریف داشتند... خلاصه ناهار خوردند درس خواندند.
- شنبه ۴ در باغ گردش می فرمودند قدری روزنامه خواندم. قدری شاه درس خواندند.
- سه شنبه ۷ نهصد و هفتاد پاکت سر بسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحدداران و غیره بود در میان نوشتجات میرزا سعیدخان مرحوم پسرش جمع کرده حضور شاه فرستاده بود. این پاکتها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل. به خیال خود خدمت کرده بود. اما پدرش را تا ابدالدهر بدنام کرده است. وزیر خارجه که این طور بی مبالات باشد وای به حال ایران. اما آن وزیر خارجه اگر بی مبالات بود امین بود. وزیر خارجه حالیه هم بی مبالات و هم خائن است. نوشتجات را به ملک الشعرا دادند که در کتاب بچسباند. اما در دیباچه بنویسد که چه طور این کاغذها پیدا شده. شاه می فرمودند از قرار گفته همین پسر که وزیر مرحوم غالب نوشتجات را نخوانده به آب می انداخت. خلاصه روزنامه عرض شد. قدری درس خواندند.
- چهارشنبه ۸ روزنامه عرض شد قدری درس خواندند.
- یکشنبه ۱۲ مدتی درس خواندند بعد من روزنامه عرض کردم. از قرار معلوم دیروز بندگان همایون استخاره فرمودند که سال آینده فرنگستان بروند خوب آمده است. امروز

- فرمودند و مرا دعوت به این سفر فرمودند.
- دوشنبه ۱۲ روزنامه خواندم. درس خواندند.
- چهارشنبه ۱۵ تفصیل عارف خان را عرض کردم.
- جمعه ۱۷ مرا احضار فرمودند. که درس بخوانند. عزیزالسلطان آمد بازیها کرد به سر و دوش شاه می رفت و بازی می کرد.
- دوشنبه ۲۰ کاغذ زیاد مطالعه فرمودند بعد درس خواندند... شیخ مهدی و میرزا فروغی که از شهر آمده بودند شب با من بودند.
- چهارشنبه ۲۲ امروز فرمودند تاریخ سلما س بنویسم. مشغول نوشتن شدم.
- پنجشنبه ۲۳ بعد از ناهار درس خواندند.
- چهارشنبه ۲۹ شاه درس خواندند. روزنامه خواندم.

## شوال

- یکشنبه ۴ دیشب به سلامتی شروع به ترجمه کتاب «حمار یحمل الاسفار» نمودم. تا کی تمام شود.
- جمعه ۹ عصر جناب آقا علی حکمی دیدن آمده بود. تا مغرب تشریف داشتند.
- دوشنبه ۱۲ در کامرانیه منزل آقا علی حکمی پیاده شدم طلب همت درویشانه نمودم. دعائی به گوشم خواند راهم انداخت (به سوی شهرستانک).
- سه شنبه ۱۳ شب کتابچه در باب ... (کلمه ای ناخوانا) که لبلابی است مشهور نوشتم که به نظر همایون برسانم.

- جمعه ۱۶ امروز میرزا محمدخان ملیجک عرض کرد که عزیزالسلطان را بفرمائید درس بخواند. شاه فرمودند که بچه است رشد نمی‌کند، می‌سوزد. شاه فرمودند ... آن وقت با حالا چه فرق دارد جز اینکه آن وقت مارچوبه فرنگی نمی‌خوردیم و حالا در سر سفره است و می‌خوریم ... خلاصه امروز عکس شاه را انداختند درحالی که من و دو سه نفر از خواص که من جمله ملاجکه بودند در اطراف صندلی شاه نشستیم بودیم. قدری درس خواندند. من روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۲۰ قدری درس خواندند من روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۲۲ این روزنامه را تا زنده هستم کسی نخواهد دید.
- جمعه ۲۳ عصر من منزل امین‌السلطان رفتم ... کتابهای خود را به من نشان داد. یک قوطی جای سیگار هم به من صله رباعی که گفتم داد.
- شنبه ۲۴ من هم روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۲۵ من هم در سر ناهار چند روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۲۷ دیشب عارف‌خان و میرزاعلی‌خان مترجم عرق خورده مست شده جنگیده بودند. عبدالباقی آنها را منع کرده بود. به او هم فحش داده بودند. من هم هر دو مستها را خواستم شبانه شهر بفرستم التماس کردند ... از تقصیر آنها گذشتم.
- چهارشنبه ۲۸ قدری کتاب خواندم و خواندند. بعد شاه کتاب والی‌خان پسر سهراب‌خان را مطالعه فرمودند که در شرح حال خودش نوشته بود.

- ذی‌القمده
- دوشنبه ۳ سر ناهار یوادم روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۵ حسب‌الامر شرح حال شاعر ترک فضولی را نوشتم.
- پنجشنبه ۶ امروز امین‌اقدس دو سه کاغذ احوالپرسی نوشته بود کتاب نقل خواسته بود.
- دوشنبه ۱۰ در نهایت آرامی فرمودند این مسئله «اکوڈپرس» و زرگنده چیست که مشیرالدوله نوشته.
- پنجشنبه ۱۳ مشیرالدوله مسئله روزنامه را ول نمی‌کند. خداوند عاقبت را به خیر کند.
- شنبه ۱۵ در سر ناهار روزنامه خواندم.
- چهارشنبه ۱۹ سر ناهار روزنامه خوانده شد. مشیرالدوله پدر سوخته روزنامه «اکوڈپرس» را سه ماه تعطیل کرد محض تملق به روس‌ها و عداوت با من.
- پنجشنبه ۲۰ مرا هم صبح زود احضار فرمودند که تاریخ سی و شش سال قبل امامه را که شاه تشریف آوردند و من هم با پدرم یوادم بنویسم. مسوده نمودم.
- جمعه ۲۱ بعد از خواندن چند روزنامه منزل آمدم.
- یکشنبه ۲۳ چند روزنامه خواندم عصر مراجعت به منزل خودم نمودم.
- دوشنبه ۲۴ باز همان ققره «اکوڈپرس» و مسئله زرگنده است ... بنا بود روزنامه موقوف شود نشد ... بر پدر اجزای من لعنت که به واسطه جزئی خبطی این همه زحمت به من می‌دهند.

- سه‌شنبه ۲۵ بعد دستخطی به امین‌الدوله نوشته فرستادند من گمان می‌کنم در باب همین روزنامه «اکوڈپرس» باشد.
- پنجشنبه ۲۷ بعد خانه نایب‌السلطنه رفته از آنجا آقا علی حکمی را دیدم.
- جمعه ۲۸ کتابچه‌ای تألیف کرده بودم در تاریخ ۱۲۶۹ که با شاه امامه رفته بودم. خیلی خوب بود. فرستادم امین‌السلطان به نظر شاه برساند.
- ذی‌الحجه**
- سه‌شنبه ۱۰ به واسطه کاغذی که میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] نوشته بود که مورل پدر سوخته می‌خواست اخبار روزنامه را عوض کند اول طلوع شهر رفته حضرات را خانه خواستم. الحمدلله به خیر گذشت.
- پنجشنبه ۱۲ روزنامه عرض شد.
- دوشنبه ۱۶ قوام‌الدوله هم بود خیلی صحبت شد. می‌گفت شاه به من فرموده مثل تو وزیر خارجه می‌خواهم که «فرنگی مآب» نباشد.
- پنجشنبه ۱۹ بعد خانه آقا علی حکمی رفته ... بعد از ناهار مکرر روزنامه عرض کردم.
- جمعه ۲۰ علی‌الرسم روزنامه عرض شد.
- یکشنبه ۲۲ بعد ایلچی روس با من بنای حرف زدن را گذاشت. قریب دو ساعت از تاریخ و ژغرافیا صحبت کردیم. خیلی مجلس رنگین شد.

- ۱۳۰۵
- محرم
- شنبه ۱ سر ناهار شاه روزنامه عرض شد.
- جمعه ۱۲ من خانه ماندم قریب دوهزار بیت ترجمه نمودم.
- شنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفته. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم ... حکیم‌الممالک مجلس روضه‌خوانی رفته بود مجتهد تبریز و میرزا حسن آشتیانی آنجا بودند. تعریف زیاد از کتاب «حجة السعادة» که من در وقایع سنه شصت و یک تألیف نموده بودم کرده بودند. به شاه عرض می‌کرد. شاه نسخه‌ای خواستند که ملاحظه فرمایند. این کتاب را پارسال به فرمایش شاه سه چهار ماه زحمت کشیدم نوشتم. شاه مطالعه فرمودند. من هم چون خیلی زحمت کشیدم لابد دادم چاپ کردند. وقف پدرم مرحوم اعتمادالسلطنه نمودم. امسال تمام روضه‌خوانها و غیره تمجید این کتاب مرا کردند.
- سه‌شنبه ۱۶ خدمت شاه رفته فرمودند ازین به بعد صبحها زودتر حاضر شو درس بخوانم. ... کتاب روضه که حاجی معتمدالدوله نوشته بودند یک جلد به حضور همایون فرستادند. شاه به ملیجک اول داد که مطالعه نماید به عرض برساند. مخفی نماند که ملیجک اول هر را از بزرگ‌ترین فرق نمی‌دهد.
- چهارشنبه ۱۷ شاه برای التفات به روس‌ها درس روسی می‌خواهند بخوانند که ابداً نخواهند خواند ... [مشیرالدوله]

- می‌گفت سیدجمال‌الدین کاغذ سختی به شاه نوشته و تهدید کرده از ایران بد خواهد نوشت.
- شنبه ۲۰ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم.
- دوشنبه ۲۲ شاه درس روسی می‌خواند.
- چهارشنبه ۲۴ او را (عزیزالسلطان) برداشتند باغ‌وحش رفتند حیوانات را تماشا کند.
- پنجشنبه ۲۵ ترجمه زیاد کردم.
- یکشنبه ۲۸ من هم صبح دارالترجمه بعد دیدن ناصرالملک ... رفتم.
- دوشنبه ۲۹ امروز چند صورت کار میرزا ابوالحسن صنیع‌الملک نقاشباشی که سی سال قبل ساخته بود از اندرون بیرون آوردند که بدهند قاب بکنند. من جمله صورت مرحوم اعتمادالسلطنه در زمان حاجب‌الدولگی بود و خیلی شبیه.
- سه‌شنبه ۳۰ بعد دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- صفر
- چهارشنبه ۱ من هم صبح دارالترجمه رفتم بعد خانه آمدم همه روز را در خانه خود مشغول چیز نوشتن بودم.
- جمعه ۲ پلنگ شکار دیروز را حضور آورده بودند عکس او را انداختند.
- پنجشنبه ۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار طلوزان روزنامه خوانده و من ترجمه کردم.
- چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم...

- آنچه در این مدت در روزنامه از پولتیک عرض می‌شد بندگان همایون در خاطر داشتند به خرج دادند. طوری که ایلچی [اطریش] از بصیرت شاه از امور اروپا تعجب کرد.
- پنجشنبه ۱۶ بعد عکاسخانه رفتم عبدالله میرزا عکس مرا انداخت.
- جمعه ۱۷ فرمودند عصرها حاضر شو درس بخوانم. چون هیچ میل ندارم مرادف میرزا احمد باشم عرض کردم فرانسه را بحمدالله می‌دانید حالا روسی را تکمیل فرمائید.
- شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه ... با طلوزان سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۲۱ به اتفاق عارف‌خان عشرت‌آباد رفته پیاده خانه آمدم.
- چهارشنبه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه.
- پنجشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۵ بعد دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم ... در سر شام روزنامه زندگانی مادام پومپادور معشوقه لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را می‌خواندم که خیلی به وضع حالیه ما شبیه است.
- یکشنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد سر ناهار شاه حاضر شدم.
- دوشنبه ۲۷ درس روسی می‌خواندند. شاه پرسیدند فلان لغت چه معنی دارد. میرزا احمد می‌گفت و احمدخان تکرار می‌کرد شاه به خط فارسی می‌نوشت. مرا هم فرمودند نشستیم.

سه شنبه ۲۸ قدری روزنامه خواندم.  
چهارشنبه ۲۹ دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

## ربیع الاول

شنبه ۳

صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم ... مسیو پیرات وزیر مقیم اتازونی ینگگی دنیا چند آلبوم عکسهای اتازونی را که رئیس جمهور فرستاده بود به حضور آورد. من مترجم بودم.

دوشنبه ۵

امروز چون دارالترجمه تعطیل بود زودتر دربخانه رفتم ... شنیده است که دیشب میرزااحمد را شاه خواسته بود که صبح زود بیاید به شاه درس بدهد. او هم آمده است. خیلی ازین فقره بدم آمد. عریضه بسیار تندی فی الفور به شاه نوشتم که با ریش سفید مسخره اطفال شدیم. بعد از ناهار خودم به شاه دادم ... جواب با التفاتی مرقوم فرموده بودند.

سه شنبه ۶

دیشب سر شام فرمودند حکیم سواره علاءالدوله فرانسه می داند. من خواستم تمجیدی کنم عرض کردم در سلطنت فتحعلی شاه کاغذی ناپلئون اول به فتحعلی شاه نوشته بود در مسئله مهمی و کسی نبود ترجمه کند. همان طور سر بسته پس فرستاده شد. حالا چهار پنج هزار نفر در طهران فرانسه دان هستند. بندگان همایون دستی به سبیل مبارک کشیدند و فرمودند آن وقت بهتر از حالا بود. هنوز چشم و گوش مردم این طور باز نشده بود. خلاصه نمی دانم به کدام ساز باید

رقصید. گاهی این طور می فرمایند و در سالی شصت هزار تومان مخارج مدرسه دارالفنون می کنند که مردم تحصیل علوم فرنگی نمایند. قبل از اینکه سفر به فرنگ موقوف شود به امین السلطان می فرمودند که دو سه ماهه زیان فرانسه بخواند. آن احمق هم عرض می کرد در این شبهای زمستان خواهم خواند و خواهم دانست، مثل اینکه تحصیل علوم بلور و چینی چیدن در موزه است. دیگر نمی دانند علم را باید زحمت کشید.

چهارشنبه ۷

سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۸

صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. کتاب فصل الخطاب حاجی محمدکریم خان مرحوم را که آقازاده به توسط من خدمت شاه فرستاده بود رساندم. دستخط التفاتی به جهت او صادر کردم.

شنبه ۱۰

سر ناهار روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۱۲

بندگان همایون تفصیل عیش بی پرده و قبح عمل لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را که دیشب من عرض کرده بودم به محقق می فرمودند.

چهارشنبه ۱۴

کتاب زیاد خواندم.

پنجشنبه ۱۵

بعد از بازی روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۲

سر ناهار شاه روزنامه عرض نمودم.

سه شنبه ۲۷

صبح بعد از گردش در بعضی خیابانها دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۸

اول خانه امین الدوله بعد دارالترجمه رفتم. ... دو پرده صورت امپراطور و امپراطریس روس را ایلچی به حضور همایون فرستاده بود در قاب مطلای بسیار

- بزرگ.  
پنجشنبه ۲۹ صبح پیاده دور ارگ را طی نموده بعد دارالترجمه [رفتم] از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- ربیع الثانی**  
جمعه ۱ به من فرمودند حقیقت این است من می خواهم بعد درس فرانسه بخوانم. هر روز صبح زود و دو ساعت به غروب مانده حاضر باش که دو وقت درس بخوانم. بعد فرمودند خوب است یک خلیفه به جهت خودت معین کنی که در غیاب تو به من درس بدهد. عرض کردم من در تنها کاری که مسلط و مستقل هستم عمل ترجمه و درس شماس است. دیگر در این کار برای من شریک پیدا نکنید. خیلی خنده کردند.
- شنبه ۲ خلاصه سر ناهار روزنامه عرض شد. ... امروز شاه بنا بود مدرسه دارالفنون تشریف برده به واسطه باران نشد.
- یکشنبه ۱۰ دکتر مورل صبح به جهت بعضی مطالبات راجع به «اکوڈپرس» آمده بود او را راهی کردم.
- چهارشنبه ۱۳ کتابچه‌ای در شرح حال مریخ ترجمه کرده بودند پریروز خدمت شاه داده بودم. امروز نجم‌الملک احضار شد که تحقیقات فرمایند. فایده این شد که سه هزار تومان به توسط مخبرالدوله اسباب رصدخانه به جهت مدرسه ابتیاع شد.
- پنجشنبه ۱۴ «سرگذشت خر» [را] که سراپا حکمت است تمام کردم. ترجمه او را به اتمام رساندم.

- جمعه ۱۵ میرزافروغی و میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] از شهر آمدند.
- یکشنبه ۱۷ صبح با سلطان ابراهیم میرزافروغی و عارف‌خان شهر آمدم.
- دوشنبه ۱۸ قدری روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. ... عصر بعضی سکه‌ها که در ساوه پیدا شده بود شاه فرستاده بود بخوانم. خواندم از جمله سکه شاه محمد صفوی بود که در سنه ۹۸۸ در تهران سکه شده بود.
- پنجشنبه ۲۱ من هم دارالترجمه رفتم ... چند عکس از آذربایجان به حکم شاه از ابنیه و بلاد آنجا انداخته بودند. خیلی خوب کاری است. من جمله عکس قراجه داغ بود. در میان آنها عکس مقبره شیخ شهاب‌الدین بود. فرمودند این شخص کیست عرض کردم از متصوفه است. فرمودند شرح حال او را بنویسم. منزل آمدم شرح حال او را مفصلاً نوشته ارسال نمودم.
- شنبه ۲۳ خانه مورل رفتم مدت‌ها آنجا بودم.
- دوشنبه ۲۵ صبح خانه آقا علی حکمی رفتم ... بندگان همایون به دست مبارک ده دوازده تصنیف زدند که در عمرم به این خوبی ساز نشنیدم. این ساز یک نوع ارگ فرنگی است کوچک که با دست می‌زنند.
- سه‌شنبه ۲۶ از آنجا دارالترجمه آمدم.
- چهارشنبه ۲۷ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه خواندم.



- شنبه ۳۰ بعد سر ناهار رفتم قدری روزنامه خواندم.
- جمادی الاولی**
- سه شنبه ۳ صبح بارون نرمان را حسب الامر خواستم حضور ببرم. کتابی که شخص آلمانی به نام اولتاروس که سفیر بوده در زمان شاه عباس به ایران آمده از وضع ایران نوشته به زبان آلمانی ترجمه فارسی کند حضور بردم.
- چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۷ صبح خانه مادام پیلو رفتم از آنجا دارالترجمه.
- سه شنبه ۱۰ بعد دارالترجمه رفتم.
- پنجشنبه ۱۲ شاه چند پول نقره سکه ساسانیان از افشار قلعه پیدا کرده بودند و فرستادند به من دادند بخوانم. یکی از قباد بود باقی از انوشیروان. کتابچه تاریخی نوشته با سکه‌ها شب که دربخانه رفتم بردم. مدتی کتاب خواندم.
- شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار مرا خواستند با طلوزان روزنامه عرض کردیم.
- پنجشنبه ۱۹ احضار شدم نرفتم. تاکی نقالی کنم خسته شدم.
- شنبه ۲۱ صبح پیاده دارالترجمه بودم ... خیال دارند کتاب سفر دوم خراسان خودشان را طبع کنند. دستورالعمل می دادند.
- یکشنبه ۲۲ صبح حمام رفتم بعد دارالترجمه. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۲۳ سکه طلائی به وزن پنج مثقال از محمدبن سام غوری

- بود خریده بود به من نشان داد (ظل السلطان). تفصیل سکه را برای ایشان خواندم.
- سه شنبه ۲۴ قریب یک ساعت خاطر همایون را به خواندن کتاب و روزنامه مشغول کردم.
- جمعه ۲۷ خلاصه در سر شام قدری شاهنامه به جهت حضرات (ایلچیها) از فارسی به فرانسه ترجمه کردم.
- دوشنبه ۳۰ قدری از راه همان طور سواره روزنامه عرض شد ... باز من احضار شدم روزنامه خواندم. یک عکسی از خودشان فرمودند عکاس انداخت، مرا هم پهلوی خودشان نشانند که روزنامه در دست من بود. از این التفات زیادتیر از همه ممنون شدم.

**جمادی الثانیه**

- شنبه ۵ من دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار روزنامه عرض شد ... بعد فرمودند کتاب روزنامه سفر دوم [خراسان] را از اندرون آوردند به من دادند که هر روز همان دربخانه چند فصلی پاک نویس کنم که پانصد جلد طبع شود و مجاناً به مردم داده شود. کتاب را برداشته در اطاق تاریک کوچکی که از عمله خلوت است نشستم. قلمدان ادیب الملک را گرفتم قدری خودم نوشتم، قدری او کمک کرد نوشت.
- یکشنبه ۶ خلاصه خاطر همایون را به خواندن روزنامهجات مشغول کردم.
- دوشنبه ۷ اخبار ایلچی روس را تقریر فرمودند که در روزنامه طبع

- شود. کتاب روزنامه خراسان را قبض داده ده روزه خانه بیاورم که بنویسم.
- چهارشنبه ۴ سر ناهار من روزنامه نداشتم بخوانم قدری از مسافرت دیروز خودم به باغات عرض کردم ... شاه محرک رقاص شدند که طرف من بیاید بر قصد دیدم مجلس رذل شد تعظیم کرده خانه آمدم.
- پنجشنبه ۱۰ صبح دارالترجمه رفتم. ... چند سکه طلا و نقره از قزوین آورده بودند مشغول خواندن آنها شدم. دوپست جلد کتاب زیر و رو کردم تا به زحمت پیدا شد. از سلاطین عرب جزیره هرمز است که در زمان صفویه قبل از شاه عباس بزرگ سلطنت داشتند.
- جمعه ۱۱ خلاصه من چون امروز همه را خانه بودم تحقیقات جرون [را] که بندرعباس باشد نوشتم که سکه‌های تازه پیدا شده طرفی «السلطان الاعظم ابوالنصر» و طرف دیگر «ضرب جرون سنه ۹۱۲» بود. خیلی زحمت داشت تا پیدا کردم. سرم از شدت کار ورم کرده بود. فرمودند تفصیل شهر کهنه و آستانه عراق را پیدا کنم. ... از آنجا خانه آقا علی حکمی ...
- یکشنبه ۱۳ شب به خواندن روزنامه نطق بیزمارک در پارلمان آلمان گذشت.
- دوشنبه ۱۴ من تا عصر روزنامه خواندم.
- سه‌شنبه ۱۵ صبح اول سری به دارالترجمه کشیدم. بعد دربخانه رفتم. ... تا عصر کتابچه جرون را تمام کردم.
- چهارشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

- یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه رفتم. ... خاطر مبارک را به خواندن روزنامه مشغول کردم.
- سه‌شنبه ۲۲ حکیم الممالک علاوه بر طبابت قصیده‌سرای هم می‌کند. قصیده‌ای در مدح مادر نایب‌السلطنه گفته و خود را داخل اطبا کرده، خانه او رفته بود.
- چهارشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم.
- شنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. حضرت مترجمین را شاه احضار فرموده بودند حضور بردم. خیلی التفات فرمودند.
- یکشنبه ۲۶ عصر آقا علی مدرس تشریف آوردند.
- دوشنبه ۲۸ دوپست تومان به اجزای دارالترجمه انعام مرحمت شد.
- چهارشنبه ۳۰ من دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.

## مجلد هشتم: ۱۳۰۵-۱۳۰۶

### رجب

یکشنبه ۴ تا ساعت سه عریضه مفصل به شاه عرضه کردم که سواد این عریضه به خط میرزافروغی در آخر این کتاب ضبط خواهد شد.

سه شنبه ۶ شاه به اسم مرا احضار فرمودند. رستم شاهی مختصری دادند اما خیلی التفات فرمودند. میرزافروغی و میرزاعلی محمدخان [مجیرالدوله] را دعوت کرده بودند (سلام نروز).

پنجشنبه ۸ بعد از سلام رسمی سایرین نام که اهل نظام فرانسه است و مرد نجیب متمولی است، هندوستان سفر کرده سفرنامه خود را نوشته به واسطه ایلچی فرانسه معرفی شد. ... قدری روزنامه و قدری کتاب شخص فرانسوی را ترجمه کردم. مقرر شد کاغذی به او از طرف شاه

- جمعه ۹ سر ناهار کتاب خواندم ... ادیب‌الملک اخوی زاده روزنامه سفر مکّه پدرم را که به خط خودش نوشته بود در میان کاغذهای مرحوم ادیب‌الملک پیدا کرده بود به من داد. خیلی ممنون شدم.
- سه‌شنبه ۲۰ حکیم طلوزان روزنامه می‌خواند من ترجمه می‌کردم.
- پنجشنبه ۲۲ (تفصیل زیاد از آثار قدیمه در علی‌آباد و راههای مختلف و کاروانسراهای کوشک بهرام، کاج و علی‌آباد). ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.
- جمعه ۲۳ سر ناهار کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم را عرض کردم.
- یکشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- دوشنبه ۲۶ در سر ناهار کتاب عرض شد.
- شعبان**
- یکشنبه ۳ در سر ناهار روزنامه عرض کردم.
- سه‌شنبه ۵ بعد دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۷ بعد من دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۹ صبح دارالترجمه رفتم بعد دربخانه.
- پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار طلوزان روزنامه فرانسه می‌خواند من ترجمه می‌کردم.
- یکشنبه ۱۷ صبح بعد از رفتن دارالترجمه خدمت شاه رسیدم.
- سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

- یکشنبه ۲۴ از کارهای عجیب اینکّه امشب در خانه من خیمه‌شب‌بازی بیرون آوردند. هیچ ندیده بودم این بازی را ... چهارده تومان پول به بازیگر دادم.
- چهارشنبه ۲۷ مغرب دربخانه کتاب خواندم. ... میرزامحمدعلی محلاتی شب منزل من مهمان بود.
- رمضان**
- یکشنبه ۱ اندرون شام میل فرمودند. خیلی میل داشتند کتاب برایشان بخوانم میرزامحمدخان ملیجک اول چراغ نگاه داشته بود.
- سه‌شنبه ۳ سه ساعت تاریخ خواندم.
- چهارشنبه ۴ امروز شاه تمام روز را مشغول خواندن و نوشتن بود. شاه مشغول روزنامه خواندن شدند من ترجمه کردم. به امین‌الدوله گفتند لغت دست بگیرد پهلوی من بنشینند. یادم آمد بیست سال قبل که در قبال یحیی خان مشیرالدوله حالیه با همین امین‌الدوله هم قسم بودیم در وقتی که من ترجمه می‌کردم امین‌الدوله هم لغت می‌گرفت پهلوی من می‌نشست. درین ضمن حرفهای خود را می‌زدیم.
- سه‌شنبه ۱۰ در دالان موزه ناهار میل فرمودند. کمی درس خواندند. باز بنای درس را گذاشتند، تا کی عزیزالسلطان ازین صرافت بیندازدشان.
- چهارشنبه ۱۱ قدری درس خواندند.
- یکشنبه ۱۵ در باب اعلانی که در آزادی مردم چاپ کردند موقعی

به دست آوردم. عرض کردم اعلان بی‌موقع و بد و نامناسبی چاپ شد. ممکن بود که سال چهل و یکم سلطنت است و خواستید رفاهیتی به رعیت بدهید، به شکرانه این موهبت الهی. از این اعلان معلوم می‌شود یا شما را مجبور کردند یا خواب دیدید. ازین عرض من خوششان نیامد. اما من کار خودم را کردم. همین قدر در جواب فرمودند چون ظل السلطان را معزول کردیم و او ظلم می‌کرد این اعلان لازم بود.

دوشنبه ۱۶ ناهار میل کردند بعد درس خواندند.

سه‌شنبه ۱۷ خلاصه قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۱۸ درس مفصلی خواندند.

پنجشنبه ۱۹ قدری شاه درس خواندند. قدری من روزنامه خواندم.

شنبه ۲۱ درس خواندند. تفصیل تازه اینکه نقشه بزرگ شاه را در زمانی که شاه عشرت‌آباد تشریف داشتند سپرده آبدارهای خودشان بود گم شده بود ... دیروز در آبدارخانه پیدا کرده بودند ...

شنبه ۲۸ بعد درس خواندند.

دوشنبه ۳۰ دو سه روز قبل ازین نایب السلطنه سواد دستخطی فرستاد که در روزنامه بنویسم. من علی‌الرسم مقدمه مفصلی نوشتم. بدون خود مسوده حضور شاه فرستادم. دیشب دستخط شده بود که تأمل کنید تا مجدداً فرمایش شود. ...

### شوال

جمعه ۴

شاه چند روز است عکاسی می‌فرمایند و عزیزخان خواجه هم شاگردشان است. مدتی بود ترک کرده بودند باز شروع فرمودند.

شنبه ۵

صبح دارالترجمه رفتیم. بعد خدمت شاه رسیدم درس خواندند.

شنبه ۱۲

ناهار صرف فرمودند روزنامه عرض کردم. بعد از ناهار شاه شاعر شوشتری را دیدم که امین السلطان حضور آورده بود.

یکشنبه ۱۳

روزنامه و کتاب نداشتم بعد از ناهار قدری درس خواندند.

شنبه ۱۹

سر ناهار روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۰

مدتی روزنامه خواندم. بعد از ناهار درس خواندند. من منزل آمدم. امروز بعد از ناهار میرزا کاظم رشتی که ملک‌الاطباء بود و بعد به واسطه نوشتن آن کتاب بی‌معنی موسوم به «حفظ‌الصحة ناصری» ملقب به فیلسوف‌الدوله شد علی‌الرسم حضور آمد. شخص بسیار خودخواه و از خودراضی است. به شاه عرض کرد که من در وبائی اول زمان محمدشاه که به لواسان آمده بودند ملتزم رکاب بودم، جزو اطباء خاصه بودم. از حاجی میرزا آقاسی وزیر که مرشد شاه مرحوم بود عریضه شکایت به شاه نوشتم. شاه مرحوم از من استمالت کرد و مرا به توسط پاشاخان پیشخدمت نزد حاجی فرستاد که از من عذر بخواهد. در آن سفر هفتاد

نفر وبائی را معالجه کردم. چون این شخص به علاوة طبابت فضولی هم می‌کند از اشعار عرب و احادیث هم جسته‌جسته می‌گوید از علمای شیعه از قول قاضی میبیدی نقل می‌کرد که او گفته اگر شیخ طوسی و علامه حلی در جرگه علمای شیعه نبودند هرآینه طریقه شیعه ارذل طرق دین اسلام بود. شاه فرمودند شیخ طوسی کیست؟ عرض کرد خواجه نصیر! با اینکه خواجه نصیر اگرچه مرد بزرگی بود اما جزء علمای شیعه محسوب نیست. شیخ طوسی یکی از اشخاصی است که کتب اربعه شیعه را نوشته و فیلسوف الدوله این قدر خر است که فرق شیخ طوسی با خواجه طوسی نداده است. منزل که آمدم میرزا محمد حسین ملک‌الکتاب [را] که برادرزاده من عیال اوست دیدم که از شهر آمده. چون او هم از خمیره ملک‌الاطباء است هر دو بی علم و بیسواد و پرمدا هستند خوشم نیامد.

دوشنبه ۲۱ باز روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۲ مرا احضار فرمودند روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۳ قدری درس خواندند.

جمعه ۲۵ با ده بیست نفر غلام بچه این تصنیف را می‌خواندند که بندگان دانش این بود: «فخرالاطبا وقت...».

یکشنبه ۲۷ قدری درس خواندند.

سه‌شنبه ۲۹ قبل از ناهار روزنامه خواندم.

### ذی‌قعدة

پنجشنبه ۲

هفده سال قبل سر همین چشمه ریاست مترجمی به من داده شد. ... در سر ناهار روزنامه عرض شد. تفصیل فوت فردریک سوم امپراطور آلمان را خواندم.

جمعه ۳

روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۵

در سر چشمه شاه به ناهار افتادند. بعد از خواندن روزنامه فرمودند جائی نروم ... سوار شدند. فرمودند در سواری روزنامه بخوانم. این خاصه من است. اما دو سال بود نکرده بودم. قریب یک فرسخ روزنامه خواندم.

دوشنبه ۶

کتاب ترجمه اوانس خان را تقدیم کردم.

سه‌شنبه ۷

سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۰

سر ناهار روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۳

صبح اوانس خان را که صد تومان برایش انعام گرفتم طرف شهر فرستادم ... در حضور روزنامه خواندم. فرمودند مسوده‌ای امین‌السلطان می‌دهد در روزنامه ایران بده بنویسند.

جمعه ۱۷

چون قدری دلم درد می‌کرد و... روزنامه نخواندم. با وجودی که همراه داشتم عذر آوردم.

دوشنبه ۲۰

روزنامه تازه که آورده بودند عرض شد. بعد تاریخ هردوت می‌خواندم که عزیزالسلطان وارد شد. من کتاب را به هم گذاشتم.

چهارشنبه ۲۲

در سر ناهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۳

دم چادر امین‌السلطان عبور کردم دیدم آواز تلاوت

- ۱۳۰۶  
محرم
- سه‌شنبه ۴ حکیم طلوزان را دیدم که سه صورت چاپی در پشت آینه پیشکش آورده بود.
- چهارشنبه ۵ حاجی سیاح محلاتی که از فدائیان ظل‌السلطان بود چند روز بود طهران آمده با فراش و پلیس مفتضحاً او را از طهران دواندند.
- شنبه ۸ من هم در سر ناهار مشغول خواندن روزنامه بودم.
- سه‌شنبه ۱۱ سر ناهار با طلوزان روزنامه می‌خواندم.
- چهارشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. از کارهای غریب این است که محمدتقی خان خواهرزاده مخبرالدوله که مرد چرسی دیوانه‌ای است کتاب ژغرافیائی تألیف کرده و آن را «گنجینه دانش» نام نهاده. عیناً عبارات کتاب مرا که مرآت‌البلدان و مطلع‌الشمس باشد نوشته که من با زحمات زیاد این کتاب را تألیف کردم. دزدی به این وضوح نشده. اگر چنانچه دو پسر چهارده ساله من می‌مرد به من گواراتر از این کار بود که کتاب مرا به اسم خودشان چاپ کنند.
- شنبه ۱۵ در وسط شام که من مشغول خواندن کتاب بودم عزیزالسلطان گریه‌کنان آمد.
- یکشنبه ۱۶ ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار قدری درس خواندند.
- یکشنبه ۲۳ کتاب تاریخ مغرب‌الاقصى را چند صفحه ترجمه کردم، تمام آن ترجمه‌ها باطل شد باید از نو زحمت بکشم.

- قرآن ایشان می‌آمد.
- شنبه ۲۵ بعد از ناهار روزنامه خواندم. ... شنیدم حاجی معتمدالدوله فرهادمیرزا روز سه‌شنبه مرحوم شد ... این شاهزاده مرد بزرگی بود اما خوش‌قلب نبود. شاهزاده سوادى داشت. اکثر تألیفات او هست.
- چهارشنبه ۲۹ سر ناهار روزنامه خواندم.
- ذی‌الحجه
- شنبه ۲ بعد از ناهار باز هم احضار شدم مشغول خواندن روزنامه بودم.
- یکشنبه ۱۰ شاه بکمز و حکیم‌الممالک را وقت ناهار احضار فرموده بودند که روزنامه بخوانند. ... حکیم‌الممالک به شاه حالی کرده بود که از فلان کس می‌ترسم به این جهت قدرت ترجمه را ندارم. امروز شاه می‌فرمودند این اظهار وحشت حضرات بی‌معنی بود، قابل ترجمه نیستند. در این ضمن به من اظهار مرحمتی فرمودند.
- دوشنبه ۱۱ سر ناهار روزنامه عرض شد. فصلی در حالت آتیه ایران و مقهور شدن این دولت به چنگال روس در نمره ۲۴ ژوئیه روزنامه «تان» منطبعه پاریس نوشته بود به من فرمودند ترجمه کرده به حضور همایون بفرستم.
- جمعه ۲۲ حکیم طلوزان هم از شهر من فرستادم آمد ... به عادت چندین ساله او روزنامه خواند من ترجمه کردم.
- جمعه ۲۹ آنجا ناهار به اتفاق طلوزان روزنامه خواندم.

- جمعه ۲۸ بعد ناهار میل فرمودند من روزنامه خواندم.
- صفر**
- چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۵ صبح دارالترجمه بعد احضار شده حضور همایون رفتم.
- شنبه ۷ صبح از دارالترجمه دربخانه رفتم. سر ناهار روزنامه خواندم.
- سه شنبه ۱۰ امروز عید مجسمه است. صنعت خوبی به کار برده‌اند. برای اینکه با بی‌اسبایی خیلی مشکل بود چنین مجسمه‌ای را ساخت. اما لازم نبود جشن بگیرند و عیدی فراهم بیاورند. این مجسمه در ملت اسلام ساختنش حرام است. چنانچه سلطان محمود سلطان عثمانی در شصت سال قبل صورت خود را در مسکوکات نقش نمود شیخ‌الاسلام و سایر علما او را تکفیر کردند و فتوای به خلعهش دادند که مجبوراً مسکوکات را جمع نموده متها این است که بحمدالله پادشاه قادر است هرچه می‌خواهد می‌کند. لیکن باز از این مردمان متعصب هستند که این وضع را نمی‌پسندند. اگر عرض من قبول می‌شد نمی‌گذاشتم این تشریفات را فراهم بیاورند. شاه عصری به باغ اسب‌دوانی تشریف بردند که مجسمه آنجا است. سفرها هم همگی با وزراء و قشون و سایر طبقات حاضر بودند.
- چهارشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

- شنبه ۱۴ صبح بعد از دارالترجمه دربخانه رفتم.
- سه شنبه ۱۷ نیرالملک رئیس مدرسه را دیدم که از مخیرالدوله برادرش شکایت داشت.
- چهارشنبه ۱۸ صبح حمام رفتم بعد دارالترجمه.
- شنبه ۲۱ صبح دارالفنون [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم ... حاجی نجم‌الملک منجم‌باشی که از معلمین مدرسه دارالفنون است و بعضی اطلاعات از هندسه دارد اما ناقص فقط چیزی که او را جلوه می‌دهد ریش انبوه فلفل نمکی است، مأمور به بستن سد اهواز شد.
- دوشنبه ۲۳ شاه ناهار میل می‌فرمودند روزنامه خواندم. ... در وقت زانو انداختن روزنامه می‌خواندم.
- سه شنبه ۲۴ اول دارالترجمه [رفتم] بعد حضور همایون رسیدم.
- یکشنبه ۲۹ بعد رخت پوشیده دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه رفتم.
- دوشنبه ۳۰ حاجی محمدحسن کمپانی میرزاباقر نام شیرازی<sup>۱</sup> را که مدتها در هندوستان و انگلیس و مصر سیاحت نموده و زبان انگلیسی می‌داند، عربی و عبری را خوب می‌زند با خود منزل من آورد او را معرفی کرد. خیال دارم او را ان‌شاءالله نگاه دارم.

**ربیع الاول**

- چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه.

۱. شاید این شخص به قرینه سیاحت و انگلیسی و عبری دانستن همان محمدباقر بواناتی باشد.



- جمعه ۴ عصر به حکم احضار ولیعهد رفتم خدمتشان ... صحبت‌های تاریخی و غیره خیلی شد. بعضی مطالب تاریخی فرمودند.
- دوشنبه ۷ دیروز وزیراعظم ما عکس حاجی کربلائی علی را برهنه و کشف العوره داده‌اند انداخته‌اند.
- سه‌شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم، بعد دربخانه.
- چهارشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه بعد به حضور همایون رفتم.
- پنجشنبه ۱۷ مخبرالدوله در حسب و نسب و علم و تقرب به حضور همایون چه بیشتر از من دارد. متنها این است وزیر علوم بی‌بی علمی است ... خانه میرزا فروغی عیادت رفتم. کسالت داشت از کسالتش خیلی کسل شدم.
- جمعه ۱۸ سر ناهار روزنامه خواندم.
- شنبه ۱۹ امروز ولیعهد مدرسه دارالفنون و قورخانه تشریف برده بودند.
- یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه [رفتم].
- پنجشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- شنبه ۲۶ سه به غروب مانده رفتم درس می‌خواندند که امین‌السلطان آمد. او را دست به سر کردند.
- یکشنبه ۲۷ قبل از ناهار درس خواندند. سر ناهار روزنامه عرض شد.
- دوشنبه ۲۸ برای درس شرفیاب شده درس خواندند.
- سه‌شنبه ۲۹ صبح خانه طلوزان رفتم از آنجا دارالترجمه.

## ربیع‌الثانی

جمعه ۳ سر شام حاضر شدم روزنامه خواندم.

- دوشنبه ۶ کتاب تاریخ چهل و دو ساله<sup>۱</sup> سلطنت شاه راکه می‌نویسم تصحیح نمودم.
- چهارشنبه ۷ خودم منزل عارف‌خان منزل نمودم.
- پنجشنبه ۸ مدتی در آفتاب روزنامه عرض کردم.
- چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۲۲ جلد اول کتاب تاریخ مغرب را بحمدالله به اتمام رساندم.
- شنبه ۲۵ من دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- سه‌شنبه ۲۸ روزنامه روس به قدری بد از شاه مملکت نوشته‌اند که هر گاه غیر از این شاه کس دیگر بود خیلی کارها می‌بایست بکند.
- چهارشنبه ۲۹ صبح دیدن طلوزان یعنی عیددیدنی رفتم؛ بعد دارالترجمه که شاه احضارم فرمودند رفتم. معلوم شد دیروز درس خواندند و نفهمیدند خواستند حالی کنم.
- پنجشنبه ۳۰ کتابی که شاه می‌خواند عبارت از تمدن اعراب است. یک فصل مشکلی را دیروز با ناصرالملک و حکیم‌الممالک خوانده بودند و هیچ‌یک ترجمه او را ندانسته بودند. من که رسیدم ترجمه نمودم. در این موقع عرض کردم دانستن فرانسه به چهار کلمه تلفظ نیست. هزار اشرفی می‌دهم به کسی که یک صفحه این کتاب را ترجمه نماید و بفهمد.

۱. المآثر و الآثار.

## جمادی الاولی

- یکشنبه ۳ باز شرحی در روزنامه روس از شاه بد نوشته بودند. ترجمه کرده به نظر ایشان رساندم. به هیچ وجه مفید و مؤثر نشد. سبحان الله.
- چهارشنبه ۶ میرزافروغی گفت پدر شیخ مهدی فوت شد ختم گذاشتند. آنجا رفتم ختم را برچیدم.
- جمعه ۸ مجدداً شرفیاب شدم روزنامه خواندم ... سرشام تاریخ اسکندر خواندم، تا آنجا که اسکندر در بابل وفات کرد. منزل امین السلطان رفتم مصمم شده است پیش من درس فرانسه بخواند. قریب نیم ساعت درس خواندند. از آنجا دارالترجمه [رفتم] بعد خانه طلوزان.
- سه شنبه ۱۷ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- پنجشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
- جمعه ۲۲ مشغول ترجمه قرارنامه روطر بودم.
- یکشنبه ۲۴ صبح امین الدوله آمد خانه من. می گفت در یکی از روزنامه های روس که به زبان آلمانی است دولت ایران و امین السلطان را خوب سلاخی کرده اند و ترجمه او را به نظر شاه رساندند. ظاهراً خیلی مؤثر شده بود.
- سه شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

## جمادی الثانیه

- سه شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد دربخانه رفتم.
- شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

- چهارشنبه ۲۶ بعد من احضار شده روزنامه خواندم.
- پنجشنبه ۲۷ من روزنامه مفصلی عرض کردم.
- جمعه ۲۸ مراجعت به منزل نموده جغرافیای ایوان کیف را در جنگ خود نوشتم. (هنگام اطراق در ایوان کیف).
- شنبه ۲۹ به سر دره خوار رسیدیم. این سر دره از جاهای تاریخی است که اگر دماغ سابق را داشتیم البته ده هزار بیت در وقایع و حوادثی که در اینجا رو نموده می نوشتیم که چه سلاطین ازینجا گذشته و چه قشونها از این نقطه رد شده اما دیگر دماغ این کارها را ندارم. خیلی نوشتم و کسی نفهمید.

## رجب

- جمعه ۵ قدری روزنامه در سواری خواندم.
- چهارشنبه ۱۰ امروز که دربخانه رفتم کتاب سفرنامه خراسان شاه را که حسب الامر چاپ کرده بودم سیصد و پنجاه جلد در خوانچه گذاشته زیر طالار موزه با میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] و میرزا ابوتراب خان [غفاری] از نظر مبارک گذرانم. خیلی تمجید فرمودند.
- جمعه ۱۲ دیدن آقا علی حکمی رفتم.
- شنبه ۱۳ کتاب «المآثر و الآثار» را که سراپا تاریخ ناصرالدین شاه و وقایع چهل و دو ساله سلطنت ایشان است و چهار سال است زحمت می کشم در تألیف این کتاب و حالا تمام شده برداشته در خانه رفتم ... کتاب را که دیدند با وجود حضور وزیر علوم خیلی تمجید

فرمودند و به من فرمودند حقیقه مروج علم در ایران منحصر به تو است. عریضه‌ای هم که به حضور همایون در باب این کتاب نوشته بودم ملاحظه فرمودند. دستخط مفصل سراپا مرحمتی مرقوم فرمودند و مقرر شد که عریضه و دستخط را در روزنامه طبع نمایم و این کتاب را به مخارج دولت چاپ نمایم. اگرچه هنوز کتاب را ملاحظه نفرمودند یقین بعد از خواندن بیشتر پسند خواهند فرمود. ... شب مجدداً دربخانه رفتم باز تعریف از کتاب بود.

دیشب شاه تماشاخانه رفته بود. اسماعیل بزار بازی «سرهنگ مجبوری» بیرون آورده بود.

یکشنبه ۱۴

### مجلد نهم: ۱۳۰۶-۱۳۰۷

#### شعبان

- شنبه ۱۲ خانۀ جناب آقا علی [حکمی] رفتم. با حالت ضعف برخاست دعا به گوشم خواند.
- سه‌شنبه ۲۲ در اردوی همایون من به پیری و علم معروف هستم. بدبخت ایران که من پیر و عالم ایران باشم.
- چهارشنبه ۲۳ صبح با فروغی درشکه نشسته (در راه سلطانیه در سفر فرنگ) ... می‌لرزیدم ... مسجد معروف خدابنده را تماشا کرده حکم به تعمیر او نمودند.
- شنبه ۲۶ در راه یک نفر انگلیسی با زنش دیدم که به حسب ظاهر برای کند و کوب خرابۀ تخت سلیمان آمده‌اند.
- دوشنبه ۲۸ صبح که برخاستم با میرزافروغی درشکه نشستیم رفتیم.
- چهارشنبه ۳۰ میرزا حسن منشی اسرار را که سه چهار سال است در

تبریز است آنجا دیدم (ترکمان‌چای).

### رمضان

پنجشنبه ۱

صبح که از ترکمان‌چای حرکت کردم خانه‌ای که نایب‌السلطنه مرحوم باسکوویچ سردار روس در شصت و پنج شش سال قبل از این عهدنامه ترکمان‌چای را بسته بود دیدم. خانه مشهدی محمد نام بوده ولی حالا خراب و بی‌سقف است. آنچه از آثار باقی است محوطه بسیار کوچکی است. در طرف قبله سه قسمتی محقری دارد. تمام بدبختی ایران درین خانه بنایش گذاشته شده.

پنجشنبه ۱۵

یک دسته مطرب قفقازی که آهنگ ایرانی می‌زدند و هم می‌خواندند به جهت تشریفات حاضر کرده بودند. بعد از شام به تماشاخانه تشریف بردند.

یکشنبه ۱۸

دو مرتبه خدمت شاه رفتم کتاب و روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۵

صبح سید جمال‌الدین که حالا پطرزبورغ است دیدن من آمد.

### شوال

شنبه ۸

به من فرمودند این روزنامه را بخوان و مرا مشغول کن. من مشغول خواندن روزنامه شدم.

دوشنبه ۱۰

در مراجعت به حکیم پولاک - وقتی حکیم شاه بود در ایران، یهودی و از اهل اطریش است، فارسی را خوب حرف می‌زند اینجا استقبال شاه آمده بود - برخوردیم.

یکشنبه ۱۶

یک نقاش فرانسوی که خیلی مرد خوبی بود با من آشنا

شد. تا دو ساعت بعد از نصف شب با او صحبت می‌کردم.

سه‌شنبه ۱۸

صبح با راه‌آهن به شهر لید[ن] رفتم. معتبرترین کتابخانه‌های دنیا در این شهر است. معلم‌های عربی و فارسی و ترکی و فرنگی در اینجا تدریس می‌کنند ... خانه معلم عربی رفتم. ... بعد از ناهار معلم عربی آمد اول مرا به کتابخانه برد. بیست‌هزار نسخه عربی و فارسی و ترکی خطی در آنجا بود. از جمله قرآنی است که یک ذرع و نیم طول صفحه و سه چهارم یک عرض او است، شبیه به قرآن خط بایستقر که در امامزاده قوچان دیده بودم. بعد از تماشای کتابخانه به چاپخانه مشرق زمینی رفتم.

چهارشنبه ۱۹

برادر حاجی محمد حسن روزنامه‌ای از پاریس آورده بود که از شاه بد نوشته بودند. شاه روزنامه [را] به من دادند ترجمه کنم. از صبح تا مغرب ترجمه نمودم. یک دو مرتبه شاه وارد اطاق من شد که من یک تای پیراهن نشسته مشغول ترجمه بودم ... از روزنامه امروز خیلی متغیر بودند.

### ذی‌قعدة

پنجشنبه ۵

دو ساعت بعد از ظهر به کتابخانه و موزه شهر لندن رفتم. کتابهای عربی و فارسی و ترکی زیاد دیدم. مرا هم جزء اجزای مجلس آسیائی لندن کردند.

جمعه ۶

قدری در شهر گردش کردم. آنجائی که سکه‌های کهنه

- هست دیدم. اشرفی سکه الب ارسلان به دولت انگلیس یعنی به مخزن مسکوکات تعارف نمودم. در انگلیس تشریفات علمیه از هر جهت برای من فراهم آوردند. اقلأً از این بابت الحمد لله خفیف نشدم.
- یکشنبه ۱۵ صبح خدمت شاه رسیدم بعضی روزنامه‌ها خوانده شد.
- چهارشنبه ۱۸ امروز در این شهر روزنامه‌ای چاپ شده که تمام راجع به شاه است.
- سه‌شنبه ۲۴ روزنامه‌های انگلیس و فرانسه پدر دولت و ملت ایران را در آوردند.
- شنبه ۲۸ وقت ناهار روزنامه خواندم.
- ذی‌الحجه**
- چهارشنبه ۲ دکان کتابفروشی خودم رفتم.
- پنجشنبه ۳ امروز در روزنامه از امین‌السلطان تعریف زیاد نوشته بودند و من هم تمام را با آب و تاب خواندم.
- جمعه ۴ شب وقت خواب شاه حاضر بودم مختصر روزنامه خواندم.
- یکشنبه ۶ با کالسکه قدری «اکسیپوزسیون» گردش کردم. به آن قسمتی که تاریخ زمان شورش فرانسه‌ها را مجسم کردند رفتم.
- سه‌شنبه ۸ امروز از شاه سه انگشتر الماس به جهت روزنامه‌نویسها گرفتم.

- دوشنبه ۲۱ سیدجمال‌الدین از بطرزبورغ آمده منزل من آمده بود، او را ندیدم (در آلمان).
- سه‌شنبه ۲۲ صبح حمام رفتم ... بعد دیدن سیدجمال‌الدین رفتم. میل کرد با شاه و امین‌السلطان ملاقات کند ... سیدجمال‌الدین آنچه می‌گوید آمدم که خود را بری‌الذمه کنم که آنچه به من نسبت دادند در روزنامه روس من ننوشتم. اما باید به جهت کار دیگر آمده باشد. شاه را هم دیده بود. امشب هم خواهد رفت امین‌السلطان را ملاقات کند.
- پنجشنبه ۲۴ از وقایعات تازه اینکه اولاً سیدجمال‌الدین را امین‌السلطان محض تملق روس‌ها به طهران خواهد آورد. شاه را هم راضی کرده است. باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده به حال دولت نداشته باشد.
- سه‌شنبه ۲۹ توقف در بوداپست است ... این قسمت شهر ... قبرستان قدیم عثمانی‌هاست و مقبره گل‌بابا که یکی از دراویش معتبر بوده و حالا هم دراویش به زیارت این مقبره از عثمانی‌ها و غیره می‌آیند نزد عثمانی‌ها خیلی معتبر است. خطوط زیاد از فارسی و عربی به دیوارها نوشته بود. مقبره کوچک تنگی است شبیه به امامزاده‌های ایران اما خراب و ویران.

۱۳۰۷

محرم

پنجشنبه ۲

مدتی هیچ فرمایشی نکردند من عرض کردم روزنامه‌های خوب را علامت گذاشته دارم فرمودند روی صندلی بنشین من روی زمین نشستم...

سه شنبه ۷

امشب شاه عکسهای خودشان را جدا می‌کردند که فردا توسط امین‌همایون طهران بفرستند.

یکشنبه ۱۳

روزنامه [های] روس از وزیراعظم خیلی بد نوشته‌اند اوقاتشان تلخ است.

جمعه ۱۷

آقامیرزافروغی و جمعی از نوکرها که از طهران آمده بودند دیده شد.

شنبه ۱۸

شام با دکتر فوریه و میرزافروغی صرف شد.

یکشنبه ۱۹

شنیدم دبیرالملک مأمور است قانون دولتی بنویسد.

سه شنبه ۲۱

ناهار صرف فرمودند روزنامه خواندم.

صفر

دوشنبه ۴

از قراری که شنیدم روزنامه‌ها روس و آلمان از وزیراعظم بد نوشته‌اند.

سه شنبه ۱۲

فخرالملوک دختر بزرگ شاه از قم پیشکش فرستاده بود و قصیده‌ای به جهت عید مولود شاه و مراجعت از فرنگ عرض کرده بود. من تا امروز نمی‌دانستم که فخرالملوک (دخترشاه) شاعر است و «فخری» تخلص می‌کند. قصیده‌ای را هم بسیار خوب گفته بود. معلوم شد همه ساله در موقع عید شاه قصیده‌ای را انشاد

نموده.

سه شنبه ۱۹

تماشای مسجد جامع (قزوین) رفتم که تعمیر می‌کنند. تعمیر غریبی کردند. محسناتی که از کاشیهای معرق و مرمر و غیره بود برداشته‌اند. معایبی که از خرابی و غیره بود گذاشته‌اند. کار این ایام ماست مالی است.

یکشنبه ۲۴

اول دارالترجمه رفتم ... از آنجا مراجعت به دارالترجمه کردم.

سه شنبه ۲۶

صبح دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.

ربیع‌الاول

شنبه ۱

امروز وزرا احضار شده بودند. بندگان همایون فرمودند که قانون دولتی بنویسند که ازین به بعد مجری خواهد شد. اما چند وقت دیگر که زمستان می‌شود و همه چیز منجمد می‌شود این قصد ملوکانه هم انجاماد خواهد یافت.

جمعه ۷

چند نفر مترجم از السنهٔ مختلفه خواسته بودند که همه روزه خانهٔ ملک‌آرا حاضر شوند قانون عثمانی را به فرانسه و روسی ترجمه کنند برای اینکه حسب‌الامر باید ایجاد قانون بشود. این یکی از نتایج سفر فرنگ است. اولاً باید فهمید که ایران قانون شرعی دارد. وقتی قانون شرعی را می‌توان عوض کرد که از اسلام و طریقهٔ تشیع خارج بشود. ثانیاً اگر قانون دولتی و ترتیب ادارات را می‌خواهند این کار مترجمین و ملک‌آرا نیست. باید

جمعی از مردمان عاقل و هوشیار که مطلع از رسومات فرنگ بوده باشند این کار را بکنند. اما برای اینکه مدتی شهرت بکند که شاه بعد از سفر فرنگ مقصودش ایجاد قانون است بد خیالی نیست. من هم گفتم جمعی مترجمین هر روز بروند.

یکشنبه ۹ من دارالترجمه رفتم. قدری کار داشتم صورت دادم.  
سه‌شنبه ۱۱ وزرا احضار شده بودند و تأکیدی در باب قانون شده بود.

پنجشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

شنبه ۱۵ امسال در کتاب «مآثر و الآثار» که به دستورالعمل من شیخ مهدی نوشته و اسامی فضلا و شعرای این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده (میرزا کاظم رشتی طیب) و علی‌الرسم او را طیب حاذق نوشته. ... خلاصه این کتاب را شیخ مهدی ضایع کرد. از طرز و موضوعی که من دستورالعمل دادم خارج کرده. از این هرکس تملق و طمع داشته تمجید زیاد نموده. از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است. اما در شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگ آبی خودش [را] رسانده.

یکشنبه ۱۶ من صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خانه آمدم.

شنبه ۲۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

یکشنبه ۲۳ مسیو مورگان نام فرانسوی با زوجه‌اش که بسیار فاضل بودند به سیاحت ایران آمده در سر شام بودند.

سه‌شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه رفتم. بعد حضور شاه مشرف شدم.

شنبه ۲۹ در این بین میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] آمد گفت روزنامه که در او تفصیل نشان اقدس امین‌السلطان بود خودم حامل شدم بردم به طمع اینکه التفاتی وزیراعظم به من بکند. بعد از ملاحظه روزنامه را دور انداخته بود. پیغامات تهدیدآمیزی به من داده بود. خلاصه همیشه منتظر تهدیدات ایشان هستم.

### ربیع الثانی

چهارشنبه ۳

شاه عصر به مدرسه دارالفنون تشریف بردند. ملک‌خان استاد من بود و بدو تحصیل فرانسه را پیش او نمودم ... از آنجائی که مرد قابل و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد این تعزیت (به مناسبت عزل او) وزیراعظم باید به تمام ایران باشد نه به من، و هنوز تقصیر این معزول مجهول است.

شنبه ۶

صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم. شنیدم که ملک‌آرا که رئیس مجلس قانون شده بود از مأموریت خود استعفا نموده است. ظاهراً ایجاد قانون مغایر با سلیقه امین‌السلطان است.

پنجشنبه ۱۱

پنجشنبه ۱۸ سیدجمال‌الدین معروف چند روز است وارد طهران شده.

چهارشنبه ۲۴

صبح دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۵

صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

جمادی الاولی

- سه شنبه ۱ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه رفتم ... وقت نهار که روزنامه عرض می‌کردم جهت خلع دون پدر و دوم به امپراطور برزیل را از سلطنت می‌خواندم که بیشتر به واسطه آزادی بود که از دو سال قبل تاکنون به روزنامه‌های مملکت خود داده بود، چشم و گوش اهالی را باز کرده بود. شاه بی مقدمه فرمودند چرا مدتی است روزنامه اطلاع برای من نمی‌آورد. معلوم شد که این فقره اثری کرده است و به خلاف میل وزیراعظم شاه آزادی به روزنامه‌های خود نمی‌دهند و سیدجمال‌الدین را مدیر روزنامه نخواهند فرمود.
- چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا به حضور همایون رفتم... کتابی بلها پسر خاقان مغفور در شرح حال ایلخانی به حکم شاه نوشته بود و در این کتاب هرزه‌گیهای ایلخانی را بیان نموده. من جمله لواط با پدر امیرخان سردار و زنای با مادر او را نوشته است. شاه محض خفت او این کتاب را داده بودند در حضور امیرخان خوانده بودند که او بشنود.
- پنجشنبه ۲ باز تأکیدات زیاد در باب نوشتن قانون فرموده بودند.
- سه شنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم. شاه سوار شدند.
- شنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد سردر شمس‌العماره که شاه نهار صرف فرمودند رفتم.
- دوشنبه ۱۴ چون دارالترجمه تعطیل بود قدری دیرتر از خانه بیرون رفتم.

- سه شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
- پنجشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به حضور شاه مشرف شدم.
- شنبه ۱۹ صبح دیدن نیرالدوله که تازه از نیشابور آمده بود رفتم بعد دارالترجمه. ... مجمع وزرا را دیدم معلوم شد احضار شده‌اند که عکسشان را ببندازند ... تا چهار به غروب مانده دربخانه بودم مشغول عکس جدا کردن که در کتاب سفرنامه فرنگستان چاپ شود.
- سه شنبه ۲۲ شب که خدمت شاه رفتم فرمودند جمعی از فرنگیها به توسط امین‌السلطان استدعای چاپ روزنامه و ایجاد روزنامه فرنگی کردند. من قبول نکردم. معلوم شد وزیراعظم این گریه‌ها را برای من می‌خواستند برقصانند. الحمدلله تیرشان به سنگ آمد. بحمدالله شاه قدردان است.
- شنبه ۲۶ من هم دارالترجمه رفتم. بعد خانه آمدم.
- چهارشنبه ۳۰ از دیوانخانه بیرون آمدم دارالترجمه رفتم.
- جمادی الثانیه
- سه شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم بعضی کارها داشتم انجام دادم.
- سه شنبه ۱۳ دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.
- چهارشنبه ۱۴ صبح با میرزافروغی کار داشتم زودتر دارالترجمه رفتم. ... شاه امشب تماشاخانه مدرسه رفته بودند.
- پنجشنبه ۲۲ خانه حاجی محمدحسن کمپانی به دیدن سیدجمال‌الدین رفتم. می‌گفت امین‌السلطان تا به حال



- جمعه ۲۳ امروز امین‌السلطان کاغذی به من نوشته بود به خط فرانسه و امضای خودش.
- شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم.
- شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
- رجب**
- دوشنبه ۱۱ مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان و ساسانیان بودم.
- سه‌شنبه ۱۲ مسوده روزنامه را که به نظر مبارک رسانده بودند تغییر فرمودند که چرا پنج امتیاز عمیدالملک را یک‌دفعه در روزنامه می‌نویسند. من هم شرح مفصلی نوشتم که چرا پنج امتیاز را یک‌مرتبه می‌دهید و فرمان را نمی‌خوانید و صحنه می‌گذارید که هرچه در فرمان می‌خواهند می‌نویسند.
- چهارشنبه ۱۳ من تمام روز را خانه ماندم تاریخ نوشتم.
- پنجشنبه ۱۴ دارالترجمه قدری کار داشتم صورت دادم.
- شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
- دوشنبه ۱۸ خانه ماندم تا عصر تاریخ می‌نوشتم.
- سه‌شنبه ۱۹ هنوز دست و رو نشسته کاغذی از میرزا علی محمدخان [مجیرالدوله] رسید که نوشته بود میرزا ابوتراب خان [غفاری] نقاش دارالطباعة خود را به تریاک مسموم نموده و مرده است. بلا نهایت اسباب کدورت خاطر من شد. دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم. ... معلوم شد دیروز عصر خانه ابوالحسن خان پسر صنیع‌الملک

- که بنی‌عم خودش بود رفته و به او گفته بود من از دنیا سیر شدم خودم را خواهم کشت و تریاک از جیب بیرون آورده خورده. آن بنی‌عم پدر سوخته‌اش هم او را مانع نمی‌شود ... جوان قابلی و از صنعتگرهای ایران بود. به واسطه سوءاعمال و کردار ناهنجار زنش خودش را هلاک نمود. ختم را برچیدم.
- پنجشنبه ۲۱ امروز چون می‌خواستم ژغرافیای مملکت اشکانیان را بنویسم تمام روز خانه بودم. میرزا علی خان مترجم‌الممالک و عارف‌خان را فرستادم آوردند. مدتی با آنها کار کردم.
- جمعه ۲۲ چون سینه‌ام بشدت گرفته است نتوانستم روزنامه بخوانم. قدری که خواندم فرمودند سینه‌ات خیلی گرفته است برو راحت کن.
- سه‌شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. مترجمین را خدمت شاه بردم. یک صد تومان به آنها مرحمت شد ... عصر سید جمال‌الدین دیدن آمد.
- چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم.
- جمعه ۲۹ صبح زود خدمت آقا علی [حکمی] رسیدم.